۲۸مرداد، نه "کودتا" نه "قیام"!

فاضل غیبی

برای: نرگس

هانا آرنت (۱۹۷۵-۱۹۰۶م.) اندیشمند بزرگ سدهٔ گذشته به آگاهی‌های دست یافت که دانش سیاسی را دگرگون ساختند. از جمله آنکه، حکومت‌ها بطور روزمره مورد پشتیبانی و تأیید اکثریت جامعه‌اند! در نگاه اول به نظر می رسد که چنین امری شاید تا حدی دربارهٔ حکومت های دمکراتیک درست باشد، ولی هانا آرنت این را در مورد همهٔ حکومت‌ها، از دیکتاتوری‌های نظامی گرفته تا رژیم‌های فاشیستی، وارد می‌داند!

برای هانا آرنت "انقلاب قهرآمیز" افسانه‌ای بیش نیست. او برای همهٔ انقلاب‌ها روندی یکسان قائل است ؛ بدینصورت که هرگاه اکثریت مردم از پشتیبانی حکومت دست بردارند "گوی قدرت به خیابان می‌افتد!".

هدف این جستار طرح این پرسش است که آیا به کمک نظریات او می توان رویدادهای تاریخی را نیز بررسی کرد؟

برای نمونه رویدادی را وامی‌رسیم که ایرانیان را به دو گروه آشتی‌ناپذیر تقسیم کرده است: از سویی آن را "کودتای مرداد ۳۲" و از سوی دیگر "قیام ملی ۲۸ مرداد" می نامند. این رویداد تا بحال به گسترده ترین بحث های تاریخی دامن زده، بسیاری انقلاب اسلامی را پاسخ تاریخ به آن می‌دانند، زیرا ایران را از مسیر پیشرفت دمکراتیک منحرف ساخت و جامعه را در زیر دیکتاتوری شاه به خفقان واداشت. گروه دیگر "۲۸مرداد" را قیامی برای جلوگیری از تسلط کمونیسم روسی و ضامن ۲۵ سال ثبات و پیشرفت می‌دانند!

یافتن تصوری مشترک از رویدادها و شخصیت‌های تاریخی کار آسانی نیست. در جوامع پیشرفته نیز پژوهش و گفتگو دربارهٔ رویدادهای تاریخی پایان‌ناپذیر است؛ با این تفاوت که تاریخ‌نگاران به کمک عقل و روش‌های علمی آنها را چنان برمی نمایند که در خطوط اصلی مورد تأیید همگان قرار گیرند.

روشن است که تنها راه غلبه بر اختلافات که پیش شرط یافتن هویت تاریخی مشترک نیز هست، روی‌آوردن به بررسی عقلانی در خدمت منافع ملی است. از ابزار مهم برای بررسی عقلانی پدیده های پیچیده، "انتزاع" Abstraktion است. بدین صورت که با استفاده از واقعیت های مورد تأیید همگان و چشم پوشی از جزئیات، تصویری هرچه ساده تر بدست داده شود تا بررسی منطقی ممکن گردد.

بازیگران:

مهمترین نیروهایی که کشمکش آنها به "۲۸ مرداد" منجر شد، عبارتند از: مردم ایران، ملایان (کاشانی)،دربار (شاه)، دولت (مصدق)، انگلیس (شرکت نفت)، آمریکا، حزب توده، بلوک شرق (شوروی). در این مختصر از این نیروها تنها در حدی که در روندها نقشی اساسی داشته‌اند یاد می‌شود، به هدف آنکه نشان دهیم ناکامی پژوهش‌گران از نشان دادن تصویری منطقی از "۲۸ مرداد" نادیده‌گرفتن نقش **مردم ایران** در آن بوده است. نقشی که همهٔ آنان در ناچیزی آن توافق دارند! از جمله آبراهامیان می نویسد:

«پرسش این است که کدامیک نقش اساسی‌تر در کودتا ایفا کرد. بریتانیا، آمریکایی‌ها یا بازیگران داخلی در ایران؟ من می گویم ۹۰ درصد بازیگران خارجی نقش داشتند و ۱۰ درصد ایرانیان.» (۱)

دربارهٔ **ملایان** باید در نظر داشت که پس لغو محدودیت‌هایی که رضاشاه برقرار ساخته بود نفوذ و قدرت پیشین را به سرعت بازسازی کرده در هر شهر و محله‌ای ملایی از پایگاه قدرتی مرئی و نامرئی برخوردار بود و از آن نه تنها با تکیه بر "مریدان"، بلکه به کمک گروهی اوباش دفاع می کرد. مثلاً آیت‌الله بهبهانی "مراد گردانندگان شهرنو تهران بود."(۲) و یا دامنهٔ نفوذ آیت‌الله کاشانی به بازار می کشید.

کاشانی سیاسی‌ترین ملای آنروزگار بود. او نمونهٔ ملایانی است که در انقلاب اسلامی به حکومت رسیدند: منافع ملی و موازین اخلاقی برایش کوچکترین اهمیتی نداشت و اسلام‌پناهی را پشتوانهٔ جاه طلبی خود کرده بود. از جوانی با انگلیسی‌ها در عراق و سپس با اسرائیل مبارزه می کرد. همکاری او با عوامل آلمان نازی ("حزب کبود") باعث شد که چند سالی را در زندان و تبعید بسر برد، اما هنگامیکه به نمایندگی مجلس ۱۶ انتخاب شد و از تبعید بیروت بازمی گشت، چنان محبوبیتی یافته بود که در تهران ۸ تاج نصرت به افتخارش برپا کردند.

کاشانی مرجع تقلید نخستین گروه تروریستی بنام "فدائیان اسلام" بود، که ترورهای بسیاری از جمله: قتل کسروی، هژیر و رزم آرا و تیراندازی به شاه، حسین علا و حسین فاطمی را مرتکب شدند و با این ترورها می کوشیدند دولتمردان ایران را بسوی برقراری حکومت اسلامی برانند.(۳)

باید پرسید، چرا مصدق چنین کسی را بعنوان مهمترین پشتیبان خود برگزید؟ پاسخ آنکه در آنروزگار اکثر ایرانیان هنوز گوش به فرمان ملایان بودند (۴) و مصدق در ابتدا چاره‌ای نداشت جز آنکه پشتیبانی مردم را با استفاده از نفوذ کاشانی (و دیگر ملایان مانند محلاتی، شاهرودی و خوانساری) بدست آورد. در این راه نیز موفق شد و اکثر ایرانیان را نه تنها به پشتیبانی از "ملی کردن صنعت نفت" جلب نمود، بلکه باعث شد امر "ملی" رفته رفته جای اسلامی را بگیرد و در گسترهٔ وسیعی از جامعهٔ ایرانی، بویژه در میان نسل جوان، به بیداری ملی دامن زند.

۳۰تیر ۱۳۳۱ نقطۀ عطفی در رابطۀ کاشانی با مصدق بود. کاشانی تا این تاریخ مصدق را دست نشاندۀ خود و وسیله‌ای برای برقراری حکومت اسلامی می دانست:
"تا من هستم هر چوبی را که جای مصدق بگذارم کار او را خواهد کرد.» (۵)
اما هنگامیکه در ۳۰ تیر دریافت که انبوه ایرانیان نه به خاطر او، بلکه به پشتیبانی از مصدق به خیابان آمدند با چرخشی بزرگ به صف دشمنان او پیوست. تا آنجا که در ۱۸ اسفند اوباشی را برانگیخت تا مصدق بکشند! سه روز پیش از ۲۸ مرداد در ملاقاتی ۴۵دقیقه‌ای با زاهدی او را "از حمایت بی‌دریغ خود مطمئن ساخت". هندرسن سفیر آمریکا در صبح روز ۲۷ مرداد پیش از آنکه به مصدق اعلام کند آمریکا دیگر او را بعنوان نخست وزیر قانونی ایران به رسمیت نمی شناسد به دیدن کاشانی رفته و از او "چراغ سبز" گرفته بود! (۶)
در روز ۲۸ مرداد نیز "دو تن از ماموریـن سیا مبلغ ۱۰ هزار دلار در اختیار احمد آرامش گذاشتند تا به کاشانی بدهد. بدنبال آن کاشانی ترتیب آن را داد که یک گروه ضد مصدق از ناحیه بازار به مرکز تهران روانه شود.»(۷)
بنابراین کاشانی را نه تنها باید یکی از "سران کودتا" بشمار آورد، بلکه حتی در مقایسه با زاهدی که تا ظهر ۲۸ مرداد در مخفیگاه بسرمی‌برد، عامل پرنفوذی دانست، که از امکانات زیادی برای تغییر حکومت برخوردار بود و همۀ آنها را نیز بکار گرفت..
دکتر محمد مصدق نقطۀ مقابل کاشانی بود. او اشراف‌زاده‌ای با گرایش به دانش‌آموزی و نخستین ایرانی بود که توانست در اروپا دکترا بگیرد. پیش از آن به "مستوفی‌گری"(مأمور مالیات) و "دیوان‌سالاری"(حسابداری) و "والی‌گری" پرداخته و از این راه شناخت ژرفی از جامعۀ ایران پیدا کرده بود. در مدت اقامت در اروپا نیز بطور استثنایی توانست ویژگی‌های منش ایرانی را با رفتار شهروندی مدرن پیوند زند. بدین سبب به جلوه و رفتاری کاملاً متفاوت از دیگر دولت‌مردان شناخته شد و همین را باید رمز محبوبیت او نزد ایرانیان دانست. همین که از هرگونه تظاهر مذهبی بیزار بود و در مقام نخست وزیر اعلام کرد که هیچکس را نباید به خاطر توهین به او تحت تعقیب قرار داد و بالاخره هوشمندی او در برخورد با قدرت‌های خارجی و پیروزی در کارزار با امپراتوری پرقدرت انگلیس او را برای همیشه در قلب ایرانیان جای داد.
برگ برندۀ مصدق در برابر دادگاه لاهه این بود که ثابت کرد جریان ملی شدن نفت، امری است میان یک دولت و یک شرکت خصوصی و دادگاه لاهه صلاحیت رسیدگی به آن را ندارد. چنانچه می‌دانیم، دادگاه به نفع مصدق رأی داد.
این نخستین بار در تاریخ بود که رهبر کشوری فقیر از چنین تریبونی علیه استعمار سخن گفت و اعلام کرد تنها ما می‌توانیم تصمیم بگیریم از منابع طبیعی در خاک کشور خود چگونه استفاده کنیم. مصدق رهبری دلیر، پاک و هوشیار بود و به این سه ویژگی به نماد نسلی بدل شد که در عین حفظ هویت فرهنگی خود، رو به آینده داشت.

ملی شدن نفت

مصدق توانست بعنوان رهبر اقلیت در مجلس پانزدهم با نطق های منطقی و شورانگیز از تصویب لایحۀ الحاقی قرارداد نفت جلوگیری کند.
کوتاه آنکه بسال ۱۲۸۰ش. یک انگلیسی بنام دارسی امتیاز بهره‌برداری از نفت ایران را از مظفرالدینشاه برای مدت ۶۰ سال دریافت کرد. رضاشاه این قرارداد را به سال ۱۳۱۲ش. لغو کرد و "قرارداد متمم" را امضا کرد که عملاً "قرارداد دارسی" را به مدت ۶۰ سال تمدید و درآمد ایران از هر تن نفت را ۴شیلینگ تعیین کرد. چنانکه در سال ۱۳۲۷ش. که درآمد انگلیس به حدود ۱۵ میلیون دلار رسید، تنها ۴۰۰ هزار دلار نصیب ایران شد! (۸)
در این میان آمریکاییان به بازار نفت وارد شده بودند و شرکت آرامکو با ونزوئلا و عربستان قراردادهایی بر اساس سود ۵۰درصدی بست. روشن بود که قرارداد غارتگرانۀ انگلیس با ایران نمی‌توانست دیری دوام یابد و انگلیس برای محکم کاری خواستار شد که یک"لایحۀ الحاقی" مورد تصویب مجلس ایران قرار گیرد که درآمد ایران را به ۶ شیلینگ در ازای هر تن افزایش می‌داد! (۹)
روشن است که چنین قراردادی در فضای سیاسی دهۀ بیست نمی توانست مورد تأیید میهن‌دوستان قرارگیرد و مخالفت با آن به سرعت رشد کرد، چنانکه بزودی "لایحۀ ملی شدن نفت" به اتفاق آرا از دو مجلس گذشت. پس از آنکه شاه از مصدق خواست در مقام نخست وزیر برای تحقق قانون ملی شدن نفت بکوشد،(۱۰) دولت ایران به رهبری وی با قدرت تمام در مقابل انگلیس ایستادگی کرد.
انگلیس که اقتصادش در جنگ جهانی خسارات شدیدی تحمل کرده و مستعمرات خود را یکی پس از دیگری از دست می داد، مصمم بود از مواضع استعماری خود در ایران با تمام قوا دفاع کند. نه تنها بهره داری و خرید نفت را تعطیل کرد، بلکه ناوگان جنگی خود را وارد خلیج فارس کرد و بدینوسیله از فروش نفت ایران به دیگر کشورها نیز جلوگرفت. باید در نظر داشت که ایران در آن زمان گرچه چهارمین کشور تولید کنندۀ نفت بود، حتی یک کشتی نفتکش نداشت و بنا به قرارداد ۱۳۱۲ش.کلیۀ وسایل بهره‌برداری در مالکیت شرکت نفت انگلیس قرار داشت.

این کشور با نخوت از موقعیت برتر خود برای به زانو درآوردن حکومت ملی ایران استفاده کرد. "بهترین" پیشنهادش این بود که در برابر خلع ید از شرکت نفت انگلیس، ایران متعهد شود در ۴۰ سال آینده سودی را که این شرکت در صورت تسلط بر نفت ایران می توانست بدست آورد به آن بپردازد! (۱۱)
بنابراین انگلیس عامل اصلی شکست ایران در گرفتن حق خود و پیامدهای ناشی از این شکست بود و نه تنها با پافشاری بر سیاست استعماری حاضر نشد شرایط نوین جهانی را درک کند، بلکه از هر وسیله‌ای برای به زانو در آوردن ایران استفاده کرد.
«هربرت موریسون وزیر امور خارجهٔ انگلیس مبارزه مردم ایران را به سادگی شورش ملتی بی تمدن، علیه نفوذ دنیای متمدن، تلقی می کرد.» (۱۲)
دولت مصدق با وجود کوشش‌های فراوان برای سازمان دادن "اقتصاد بدون نفت" از جمله فروش "اوراق قرضهٔ ملی" نمی‌توانست دراز مدت بدون فروش نفت دوام یابد و این برگ برندهٔ انگلیس بود. در این میان جالب است که کشورهای بلوک شرق نیز از خرید نفت ایران سرباز زدند و سفیر رومانی رسماً اعلام داشت:
«دولت شوروی و کشورهای خاوری اروپا به اندازهٔ کافی نفت دارند و احتیاجی به نفت ندارند تا از ایران بخرند.»(۱۳)
از اینجا به سیاست کشورهای بلوک شرق بویژه روسیهٔ شوروی و **حزب توده** می‌رسیم. شوروی پس از کشورگشایی‌های بزرگ در خلال جنگ جهانی دوم، در این سال‌ها در پی تحکیم تصرفات خود در اروپای شرقی و آسیا بود. پس از آنکه ارتش سرخ مجبور شد از اتریش، یونان و سپس از آذربایجان و کردستان ایران عقب نشیند، امکان چندانی برای درگیری تازه با آمریکا نداشت و "سیاست صبر و انتظار"(۱۴) پیش گرفته بود.
بنابراین خط‌مشی شوروی و در نتیجه حزب توده بر این بود که با توسل به کارزار تبلیغی تهاجمی، باعث ریزش حکومت شود، تا « ایران مانند سیب رسیده‌ای به دامان کمونیسم بیفتد»(۱۵) در این زمینه کافیست اشاره شود، شگردهای تبلیغی حزب توده در آن زمان همان بود که پس از انقلاب اسلامی نیز استفاده می کرد: افشای توطئه‌های "دشمن" به منظور دامن زدن به جنگ روانی و اثبات "حقانیت" و "قدرت" خود!
هدف اصلی تبلیغات حزب توده در آن دوران نیز "امپریالیسم آمریکا" بود که پس از جنگ جهانی به یکباره از "متفق" شوروی به "دشمن شماره یک بشریت" بدل شده بود! پس از آنکه ایالات متحده در جنگ کره نشان داد که در برابر جهانگشایی استالین ایستادگی خواهد کرد "جنگ سرد" آغاز شد. آمریکا در دعوای ایران با انگلیس خواستار توافق بود و بدین سبب مصدق نیز همهٔ امید خود را به میانجی‌گری ایالات متحده بسته بود. همهٔ قراین نشان می‌داد که توافقی پنجاه درصدی به مذاکرات فرسایندهٔ سه طرف پایان دهد، اما انگلیس با سماجت از آن سرباز می زد و برای جلب آمریکا به سوی خود، ضعف حکومت ایران را به آمریکایی‌ها گوشزد می کرد!
نقطهٔ ضعف بزرگ حکومت ایران را اختلاف میان دولت و دربار تشکیل می‌داد و استراتژی انگلیس امیدوار بود با بالاگرفتن بحران اقتصادی، شکاف میان مصدق و شاه بزرگ تر شود و به بحران سیاسی دامن زند.
این اختلاف در تیرماه ۳۱ به نقطهٔ اوج خود رسید. پیش از آن شاه بعنوان فرماندهٔ کل قوا، بطور سنتی وزیر جنگ را تعیین می کرد. در روز ۲۵ تیر مصدق به شاه اعلام کرد که می‌خواهد مسئولیت وزارت جنگ را نیز به عهده گیرد. در پی مخالفت شاه، مصدق استعفا کرد و شاه قوام را به نخست وزیری برگزید. در روزهای آتی راه‌پیمایی‌های بزرگی در حمایت از مصدق صورت گرفت که در سی تیر به برخوردهای خونینی انجامید؛ شاه عقب نشست و نخست وزیری مصدق را با شرط یاد شده قبول کرد.
این نخستین بار نبود که شاه در برابر مصدق "عقب نشینی" می کرد. این واقعیت در هیاهوی تبلیغاتی از نظرها دور مانده که شاه پیش از ۳۰تیر نه تنها مخالف مصدق نبود، بلکه از او پشتیبانی نیز می‌نمود: مجلس سنا که "منصوب" شاه بود، به اتفاق آرا لایحهٔ ملی شدن صنعت نفت را تصویب کرد، شاه تمام اموال موروثی خود و همچنین درآمد دربار از "آستان قدس" را به دولت مصدق واگذاشت،(۱۶) در خرید "اوراق قرضهٔ ملی" پیشقدم شد (۱۷) و به خواست مصدق، حسین علا را از وزارت دربار برکنار و خواهر خود اشرف را از کشور اخراج کرد!..
شاه را باید ضعیف‌ترین نیرو در میدان نبرد آن‌روزها دانست. نه تنها دمکرات منشی او ستایشی برنمی‌انگیخت، بلکه از هر سو مورد تهاجم تبلیغی بود. او با توجه به پشتیبانی مردم از مصدق، نه می خواست و نه می توانست بر علیه او اقدامی کند: «به گمانش انگلیسی‌ها به عمد می کوشند روابطش با مصدق را تیره کنند تا در ایران جنگ داخلی ایجاد کنند و بهانه‌ای برای تجزیهٔ خوزستان و تقسیم ایران بین خود و روسیه پیدا کنند." (۱۸)
"او می‌گفت من نمی‌توانم علیه مصدق عمل کنم چون او نماینده ملت و روحیات ملی است و اگر من با او مخالفت کنم، سلطنت را زیر سؤال می‌برم."(۱۹)

بستر قانونی

برای شناخت علت کشاکش مصدق و شاه، باید به قانون اساسی مشروطه مراجعه کرد. بر اساس این قانون سلطنت مقامی تشریفاتی است؛ شاه جز امضای رأی مجلس حق دخالت در هیچ امر دولتی را نداشته و بدین سبب هم

مسئولیتی متوجه او نیست. کسانی که قانون اساسی بلژیک را ترجمه کرده و بعنوان قانون اساسی ایران به تصویب رساندند، در نظر نگرفته بودند که نهاد پادشاهی در کشورهای پیشرفتهٔ دمکراتیک طی روندهایی طولانی بعنوان تبلور هویت تاریخی نهادینه شده ، اما در ایرانی که شاه تا بحال نقش "سایهٔ خدا" و "مالک جان و مال رعیت" را اعمال می کرد، ضرورت "شاه هیچ کاره" بعنوان نماد وحدت ملی به سختی قابل فهم و پذیرش بود!

فراتر از آن، در قانون مشروطه نهاد "نظارت بر اجرای قانون اساسی" پیش بینی نشده بود و اختلاف دربارهٔ تفسیر و کاربرد "سنتی" قانون اساسی به اختلافات دامن می‌زد. از جمله از نظر قانونی مصدق می توانست به سادگی از مجلس بخواهد او را به وزارت جنگ انتخاب کند، اما چون بطور سنتی تعیین وزیر جنگ بدست شاه بود، مصدق این تقاضا را از او کرد و چون جواب منفی شنید، استعفا کرد و باعث رویدادهایی شد که به سی تیر ۳۱ منجر شدند!

زمینهٔ حقوقی رویدادهای ۲۵ مرداد از این هم مغشوش‌تر بود. اگر شاه در صورت انحلال مجلس تعیین نخست وزیر را حق خود می دانست، چرا در راه به کرسی نشاندن آن نکوشید و اگر مصدق این حق را برای او قائل نبود چرا خطای شاه را برملا نکرد؟

بهر حال اینک که برای نخستین بار کوشش می‌شد، قانون اساسی مشروطه اجرا گردد، نارسایی و ناهماهنگی آن با سرشت جامعه به روشنی آشکار شد. از جمله، نشریاتی که در توهین به نهادها و شخصیت‌های اجتماعی و سیاسی گوی سبقت از هم می‌ربودند، نشان دادند که از بلوغ کافی برای استفاده از آزادی بیان برخوردار نیستند.(۲۰)

بهرحال در این زمان نهاد پادشاهی بخشی از حکومت ایران را تشکیل می‌داد و به همان نسبت که اتحاد شاه و مصدق می توانست باعث شود ایران نزد جهانیان جلوه‌ای توان‌مند یابد، شکاف میان این دو و در نهایت درهم شکستن دربار به بحران سیاسی دامن می‌زد. حزب توده و نیروهای اسلامی با توجه به این ضعف، کارزار تبلیغی خود را متوجه شاه و "توطئه های ضدملی دربار" کرده بودند. متأسفانه مصدق نیز با آنکه پایبند قانون اساسی بود، قدرت خود را در تضعیف شاه جستجو می‌کرد و هرچه عرصه در میدان خارجی بر او تنگ‌تر می‌شد برای آنکه نشان دهد دستکم در زمینه‌ای موفق است دربار را به عقب می راند.

او تصور می کرد در این تنگنا باید با قدرتی فراتر از قدرت "نخست وزیر" ظاهر شود و بدین منظور مجبور شد از مجلس "اختیارات ویژه"ای بگیرد، که مخالف قانون اساسی بودند! (۲۱) بدانجا که سه هفته پیش از ۲۸ مرداد بجای گرفتن رأی اعتماد از مجلسی که در آن جبههٔ ملی اکثریت داشت به "رفراندمی فرمایشی" برای انحلال آن دست زد! (۲۲)

در این روزها همه چیز بدین بستگی داشت که میانجی‌گری آمریکا به توافقی میان انگلیس و ایران منجر شود، درحالیکه زمان به ضرر مصدق کار می‌کرد و وخامت اوضاع اقتصادی و کمبود ارزی دولت، کشور را به سوی ورشکستگی و بحران می راند، درحالیکه به سبب مخالفت کمیسیون مربوطه، دولت حتی اجازه نداشت اسکناس چاپ کند!

در منش دمکراتیک، کابینهٔ مصدق که به هدف تحقق قانون ملی شدن نفت تشکیل شده بود می‌بایست پس از ناکامی از رسیدن به این هدف کنار می‌رفت، اما نه شاه حاضر به برکناری او بود و نه خود حاضر به استعفا، درحالیکه فشارهای داخلی و خارجی ریزش دولت را شدت می بخشید. جبههٔ ملی عملاً متلاشی شده و " تنها تشکل منسجم حزب توده بود"(۲۳)

ایالات متحده که تا بحال از دولت ایران پشتیبانی کرده بود، از یک سو با بالا گرفتن "جنگ سرد" و از سوی دیگر به سبب ناتوانی دولت مصدق، رفته رفته "هشدار"های انگلیس را می‌پذیرفت که ادامهٔ اوضاع، ثبات ایران را به خطر خواهد انداخت.

اندیشهٔ سیاسی

برای درک رویداد ۲۸مرداد باید اندیشه کرد که "قدرت‌های خارجی" از چه امکاناتی برای تأثیرگذاری بر رویدادهای ایران برخوردار بودند و چگونه از این امکانات استفاده کردند؟

نخستین ایرانی که اندیشمندانه به نفوذ قدرت‌های خارجی در ایران پرداخته، کسروی است. او نوشت:

"نخست مي پرسم : نفوذي كه دولت انگليس در ايران اعمال ميكند چيست؟ .. از چه راهست؟ .. آيا دولت انگليس با توپ و تانك ما را مجبور مي‌كند كه فلان كار را بكنيم يا نكنيم؟ .. آيا مأمورين خود را به ايران مي فرستد كه بيايند و كارهايي كه مي‌خواهند بكنند؟..آن نفوذ دولت انگليس كه گفته مي شود، بيش از اين نيست كه مردان سياسي ما كسان سست نهاد و كوتاه انديشه‌اند و از طرف ديگر يك راه روشني براي سياست اين كشور در پيش روي خود ندارند، اينست پيروي از نظريه نمايندگان سياسي دولت انگليس مي نمايند. من تفسير ديگري براى « نفوذ دولت انگليس در ايران » نمي شناسم." (۲۴)

چون از این دیدگاه به "دست اندرکاران کودتای ۲۸ مرداد" بنگریم، می بینیم:

حدود یک سال پیش از این تاریخ دولت مصدق رابطهٔ دیپلماتیک با انگلیس را قطع کرد و همهٔ وابستگان به سفارت و کنسول‌گری‌های این کشور و همچنین تمامی(۴۵۰۰نفر) کارکنان شرکت نفت مجبور به ترک ایران شدند. بدین سبب

انگلیس "به دلیل از دست دادن پایگاه‌های سیاسی و اجتماعی خود"(۲۵) برای خبرگیری از اوضاع ایران دست به دامان آمریکا بود!
البته که هر کشوری برای تنظیم سیاست و تحقق منافع خود به سطح هرچه بالاتری از آگاهی‌ها دربارۀ دیگر کشورها نیاز دارد و دریافت چنین آگاهی‌هایی از مهمترین وظایف هر دولتی است. چنانچه وظیفۀ دولتمردان هر کشوری است که در تماس با دولتمردان دیگر کشورها از آرا و اهداف آنان با خبر شوند. از همان دوران قاجار، ملایان و از دهۀ ۲۰ توده ای‌ها برای پوشاندن و توجیه روابط پنهانی خود با قدرت‌های بیگانه، نشست و برخاست دولتمران ایرانی با نمایندگان کشورهای خارجی را به دست نشاندگی آنان تعبیر کردند و به حساسیت های مخربی دامن زدند.
از این نظر آمریکا به سبب نورسیدگی در صحنۀ جهانی، در مقایسه با انگلیس که در دو سدۀ گذشته برخی ملایان و دولتمردان ایرانی را به پشتیبانی از سیاست خود جلب کرده بود از چندان "عواملی" در ایران برخوردار نبود:
یکی از آنان که گویا نقش مهمی در "کودتا" داشت "ژنرال شوارتسکف" بود. او چند سالی تا ۱۳۲۸ ش. از طرف دولت ایران مأموریت داشت ژاندارمری کشور را سامان بدهد و تنها بدین خاطر که در این مدت با شاه دوست شده بود، به دستور وزارت خارجۀ آمریکا سه هفته پیش از ۲۸مرداد دوباره به ایران فرستاده شد تا شاه را به برکناری مصدق تشویق کند! او پس از یک هفته ایران را به سوی کراچی ترک کرد.
شخص دومی که به همین هدف با شاه دیدار کرد، اشرف پهلوی بود که به نام شوهرش به ایران آمد و به محض آگاهی دولت مهلت یافت در طول ۲۴ ساعت کشور را ترک کند! جالب تر از این دو، "برادران رشیدیان" (فرزندان دربان سفارت انگلیس) بودند که گویا بعنوان کارگزاران "دولت فخیمه" نقش بارزی در رویدادها بازی کردند. فاکت تاریخی اینستکه اسدالله رشیدیان برای آنکه به شاه ثابت کند به نمایندگی از طرف دولت انگلیس با او مذاکره می کند، قرار گذاشت، نیمه شب ۹ مرداد گویندۀ بی‌بی‌سی بجای "اکنون نیمه شب است" بگوید: "اکنون *دقیقاً* نیمه شب است"! (۲۶)
هدف این سه نفر از مذاکره با شاه این بود که او را قانع کنند مصدق را برکنار و زاهدی را به نخست وزیری بگمارد.
مذاکرۀ این سه نفر مورد تأیید همۀ تاریخ نگاران است و جای شگفتی است که همه از دو معنی مهم آن غافل مانده‌اند:
ـ یکی آنکه در آستانۀ ۲۸ مرداد "قدر قدرت های خارجی" حتی یک نفر مورد اعتماد شاه در ایران نداشتند، وگرنه مجبور نمی‌شدند، دو "مهرۀ سوخته"(اشرف و شوارتسکف) را به تهران بفرستند!
ـ دیگر آنکه نتیجۀ منطقی و شگفت‌انگیز این پدیدۀ تاریخی اینستکه شاه نه تنها "دست نشاندۀ خارجی" نبود، بلکه علاقه‌ای هم به مذاکره با آنان نداشت، وگرنه آسان‌تر از این نبود که یکی از"حقوق بگیران گوش بفرمان خارجی" در دربار، پیام انگلیس را بگوش شاه برساند. اگر همین منطق را پی گیریم بدین می رسیم که شاه به هیچ وجه به "پشتیبانی قدرت های خارجی" امیدوار نبود، وگرنه چنین سراسیمه از کشور فرار نمی کرد!

" توطئۀ کودتایی"

اگر بخواهیم افسانه و واقعیت را در گزارشات موجود از تحولات مرداد ۳۲ تمیز دهیم، باید در نظر داشت که پس از انگلیس دولت آمریکا نیز از حدود فروردین ۳۲ آرزو داشت در ایران دولتی سرکار آید که جریان نفت ارزان را ممکن سازد و سدّی باشد در مقابله با کمونیسم. تنها امکان برای تحقق آرزو او نیز این بود که شکاف میان دولت و دربار هرچه بزرگ‌تر شود و بحران سیاسی ناشی از آن از محبوبیت مصدق بکاهد، تا امکانی برای جانشینی او فراهم آید. تنها دو نفری که می توانستند در این راه مؤثر باشند یکی شاه بود و دیگری سرلشگر زاهدی وزیر کشور در کابینۀ اول مصدق!:
اما شاه تا پیش از مرداد ۳۲ با توجه به تجربۀ سی تیر از هر اقدامی برای برکناری مصدق ابا داشت و حداکثر خواستار برکناری قانونی وی بود. (۲۷)
سرلشگر زاهدی افسری بود که در دوران رضاشاه بعنوان فرمانده‌ای لایق که (از جمله با غلبه بر شیخ خزعل در خوزستان و سیمیتقو در تبریز) در تأمین تمامیت ارضی ایران نقش اساسی داشت از محبوبیت برخوردار شده بود. او در سمت رئیس شهربانی (با جلوگیری از تقلب در انتخابات) به راه یافتن جبهۀ ملی به مجلس کمک کرد و در کابینۀ اول مصدق وزیر کشور شد. اما اینک به علت مخالفت با مصدق، محبوبیت خود را از دست داده بود، با اینهمه بیرون از جبهۀ ملی، تنها فردی بود که می‌توانست بعنوان جانشین مصدق مطرح باشد.
مشکل اساسی شاه این بود که مصدق در یکسال گذشته بعنوان وزیر جنگ، پس از بازنشسته کردن حدود ۲۰۰نفر از افسران ارشد، فرماندهان نیروها را از هواداران جبهۀ ملی برگزیده بود. در نتیجه شاه نه تنها ارتش را دیگر پشتیبان خود نمی‌شمرد، بلکه خود را از هیچگونه پایگاه اجتماعی برخوردار نمی‌دید؛ از اینرو درافتادن با مصدق را پایان کار خود می پنداشت.
برای درک "۲۸مرداد" باید رویدادهای تهران را از یکشنبه ۲۵ مرداد پی گرفت. ساعتی از نیمه شب گذشته سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاه با "چهار کامیون سرباز، دو جیپ و یک زرهپوش" به سوی خانۀ دکتر مصدق راند و حکم برکناری او را ابلاغ کرد! ظاهراً نقشه این بود که در صورت امتناع مصدق، او را دستگیر کند. اما مصدق که بوسیلۀ توده‌ای ها خبردار شده بود، نصیری را بازداشت کرد!

شاه حکم را سه روز پیش از آن امضا کرده بود و (بیشک از آنجا که می پنداشت کاری غیرقانونی است) چنان از عواقب آن هراس داشت که به شمال رفته و به محض دریافت خبر از دستگیری نصیری، با ثریا و خلبان به بغداد فرار کرد! (۲۸)
این اقدام مسخره و ساده‌لوحانه را چه کسی طرح کرده بود؟ آیا واقعاً چنین بود که:
"این مأموریت شبانه حاصل ماه ها برنامه ریزی سازمان اطلاعاتی جاسوسی سیا و سرویس اطلاعاتی مخفی انگلیس بود. کودتا به دستور رئیس جمهور دولت آیزنهاور و نخست وزیر چرچیل صورت می گرفت."!؟ (۲۹)
آیا طراحان آن انتظار داشتند که مصدق به نصیری تسلیم شود؟ وانگهی عقل آنان به این نمی‌رسید که مردم و بویژه هواداران مصدق در برابر دستگیری او دست روی دست نخواهند گذاشت؟ بهرحال عملی بود غیرعادی و توهین‌آمیز نسبت به نخست وزیر کشور و مصدق از هر نظر حق داشت آنرا نپذیرد.
او بعدها در دادگاه توضیح داد که اگر حکم شاه در "وقت اداری" به من ابلاغ می شد آنرا قبول می کردم و آوردن آن در نیمه شب با آرایش نظامی و حکمی که پیدا بود اول امضا و سپس متن آن نوشته شده برایم چنان مشکوک آمد که خواستم صبح روز بعد درستی آنرا از شاه بپرسم!:
«دستخط که تانک و زرهپوش نمی خواهد.. بر فرض می خواستند مرا عزل کنند روز دستخط را به کفیل دربار می‌دادند و می آورد. اگر قبول می کردم که هیچ، اگر نمی کردم هر کاری می‌خواستند می کردند.» (۳۰)
جالب آنکه مصدق حکم را در گاوصندوق گذاشت و نادیده گرفت و صبح همان روز اعلامیه‌ای از رادیو پخش شد، مبنی بر اینکه دیشب "کودتا"ی نافرجامی صورت گرفته است. روزنامهٔ توده‌ای‌ها ماجرا را با آب و تاب و بعنوان پیروزی در نبردی بزرگ و نهائی با دربار که حزب توده در آن نقش اساسی داشت "افشا" کرد.
عصر همانروز تظاهراتی ۷۰هزار نفری برای "مقابله با کودتا" شهر را درنوردید و حسین فاطمی (وزیر امور خارجهٔ دولت مشروطه!) در سخنرانی خود پس از شدیدترین توهین‌ها به شاه خواستار اعلام جمهوری شد.(۳۱) فاطمی صبح همان روز به همراهی فرماندار نظامی تهران گارد شاه را خلع سلاح، همهٔ افسران مظنون به هواداری از سلطنت را دستگیر و قصر سعدآباد را مهر و موم کرده بود. روزنامه ها نوشتند:
"از قصر شاهی و دفتر خصوصی محمدرضا پهلوی سه دسته مدارک به دست بازرسان افتاد: ۱ـ نامه های متبادله با افراد در داخل و خارج کشور ۲ـ نامه های خانوادگی ۳ـ عکس های فراوانی از محمدرضا پهلوی در حال عمل منافی عفت."! (۳۲)
دو روز آینده خیابان‌های پایتخت و دیگر شهرهای ایران شاهد بزرگترین تظاهرات و زد و خوردهای خیابانی بود. «مجسمه ها را سرنگون می کردند تصاویر و عکسهای شاه و افراد خاندان سلطنتی را از ادارات و مغازه ها پایین می‌کشیدند و حتی سرگرم تعویض نام خیابانها بودند.» (۳۳)
فرار شاه و توهین هایی که نثارش می‌شد، برای همگان مسلم ساخته بود بازگشتی برای "شخص اول مملکت" وجود نخواهد داشت و کشور در آستانهٔ دوران جدیدی قرار دارد. بدستور فاطمی سفیران ایران در بغداد و رُم از پذیرفتن او سرباز زدند و شاه و ثریا که حتی لباس تعویض نیز همراه نداشتند فکر می‌کردند در آمریکا به چه شغلی گذران خواهند کرد! (۳۴) همهٔ خبرگزاری‌های خارجی کار شاه را تمام شده می دانستند و یونایتدپرس گزارش داد:
" امروز این گفتهٔ معروف که"در نیمهٔ دوم قرن بیستم فقط پنج سلطان در دنیا باقی خواهد ماند: یکی پادشاه انگلیس و چهارتای دیگر روی ورق بازی" در تهران به مرحلهٔ عمل درآمد.." (۳۵)

"نبرد نهائی"

عصر روز سه شنبه ۲۷ مرداد هنوز نه شاه استعفا کرده و نه مصدق پیامی به ملت فرستاده بود. شهر را هرج و مرج کامل فراگرفته، هواداران حزب توده در انتظار کناره‌گیری شاه، در برخوردهای خیابانی رفته رفته بر مخالفان پیروز می شدند.(۳۶) "اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده" برقراری "جمهوری دمکراتیک" را نوید داد و به روشنی اعلام کرد که پس از شاه، نوبت مصدق است:
«اینک تنها یکی از مهره ها از میان بدر رفته است و به جای آن **مهره های تازه‌ای که تا کنون قیافهٔ دوست ملت** را داشته‌اند به میدان خواهند آمد. باید دشمن را در هر لباس بشناسیم و برای عقیم گذاشتن توطئه‌های آن با قاطعیت دست به کار شویم. » (۳۷)
آیا این آینده‌ای بود که ایران با شتاب به سویش گام برمی داشت؟ مردم ایران در سه روز گذشته می‌دیدند، دولت مصدق که خوش درخشیده و ایران را در جهان به سرافرازی رسانده بود، پس از سقوط شاه اینک در آشوب فرومی‌رفت و از برقراری نظم درمانده بود. در چنین فضایی فرمانداری نظامی شامگاه سه شنبه ۲۷مرداد هرگونه تظاهرات را ممنوع کرد و پس از آنکه هواداران جبههٔ ملی از تظاهرات منع شدند، رهبری حزب توده نیز پس از سه روز فعالیت مداوم، به منظور آرایش نیرو برای حملهٔ نهائی، به هواداران دستور داد در خانه بمانند. (۳۸)
در ساعات نخست روز چهارشنبه ۲۸ مرداد، "گوی قدرت"(هانا آرنت) به خیابان‌های تهران افتاده بود. چه بسا اگر توده‌ای‌ها لحظه را درمی یافتند شهر را متصرف می‌شدند. (۳۹)

از نیمهٔ شب کم کم سربازانی که توده‌ای‌ها را از خیابان‌های تهران می راندند، در برابر "مرگ بر شاه!"، اینجا و آنجا "زنده باد شاه!" سردادند و هنوز روز به درستی روشن نشده بود که خودروهای ارتشی بطور پراکنده در خیابانهای پایتخت ظاهر شدند و در میدان‌ها استقرار یافتند. بر این خودروها (از کامیون ارتشی گرفته تا تانک) سربازان و ارتشیان ردهٔ پایینی سوار بودند که در آنان شعار "خدا، شاه، میهن" نهادینه بود و سقوط شاه را گسستی دلهره آور و سقوط به آینده‌ای ناروشن یافته بودند. آنان از آرایش نظامی برخوردار نبودند و ظاهراً از فرماندهان خود اجازه داشتند پادگانها را ترک کنند. در شب گذشته فرماندهان پنج گردان مستقر در پایتخت در زیر فشار سربازان خود تغییر موضع داده بودند:

"نوذری و اشرفی با شرکت در کودتا و شاهرخ و پارسا با سکوت تأییدآمیز خود" سیر حوادث را دگرگون ساختند. (۴۰)

بدین ترتیب نیرویی وارد میدان شده بود که پیش از آن وجودش محسوس نبود. هرچند مصدق سران قوا را عوض کرده بود، اما بدنهٔ نیروهای نظامی و انتظامی همچنان "شاه‌دوست" مانده بود و رویدادهای روزهای گذشته آنان را به اقدام برانگیخت. بهررو، خودروهای ارتشی سرازیر در خیابان‌ها، "زنده باد شاه" گویان "رهبر کودتا" را که تا ظهر در خانه‌ای "نزدیک سفارت آمریکا" مخفی بود و اینک به خیابان آمده بود به ادارهٔ رادیو بردند تا تغییر دولت را اعلام کند! (۴۱)

این درحالی است که مصدق اصرار یاران خود را مبنی بر اینکه با پیامی رادیویی از مردم کمک بخواهد نادیده گرفت، تا چه رسد به اینکه به درخواست حزب توده اعلام مبارزهٔ مسلحانه کند! "چپ"ها بیشرمانه ادعا کرده اند:

" مصدق با آنکه از فعالیت پشت پرده اطلاع کافی داشت پس از شروع کودتا عمق حادثه را درک نمی کرد."(۴۲)

درحالیکه رفتار او به خوبی نشان می‌داد که او با نقشه‌ای هوشمندانه می‌کوشید تحویل قدرت را پس از آنکه بشکل قانونی میسر نشده بود، با کمترین برخورد و خونریزی سامان دهد. از این نظر جالب است که تنها اقدام مهم او پیش از ظهر ۲۸مرداد برکنار کردن سرهنگ اشرفی(هوادار جبههٔ ملی) و انتخاب برادرزادهٔ خود سرتیپ دفتری (هوادار شاه) به فرمانداری نظامی تهران و همچنین ریاست شهربانی کل کشور بود! (۴۳)

در داوری تاریخی باید گفت، مصدق همان کرد که مردم خواستند! با توجه به بن بست کار دولت، وخامت اوضاع اقتصادی و مالی، هرج و مرج فزاینده و در نهایت خطر تجزیهٔ کشور، ایرانیان در اکثریت خود بدین راضی بودند که مناسبات پیشین برقرار شود و کشور به ثبات گذشته بازگردد. این بازگشت نه سرافرازانه بود و نه پیروزمندانه؛ از اینرو نمی‌توانست با شور و شوق توأم باشد، اما خواست اکثریتی خاموش بود که از بازگشت به ثبات و امنیت پیشین خشنود بود و با سکوت خود حرف آخر را در کشاکشی زد که می توانست آیندهٔ نامیمونی برای ایران رقم زند.(۴۴)

ناراستی‌ها

۲۸ مرداد "کودتا"یی بی‌صاحب بود. نه افسرانی که از پشتیبانی دولت مصدق دست برداشتند و نه مردمی که با سکوت رضایت آمیز خود آن را ممکن ساختند می توانستند آن را به نام خود تمام کنند! سقوط دولت نتیجهٔ اجتناب ناپذیر شکست ایران در برابر قدرت استعمارگر انگلیس بود و هرچند برندهٔ بزرگ این جدال، از پیروزی خود طرفی نبست و مجبور شد موضع انحصاری خود در غارت نفت ایران را واگذارد، اما باری دیگر نشان داد که با "سیاست گذاری" برتر خود می‌تواند در برابر کشوری عقب مانده به موفقیت دست یابد و در این راه حتی به "کارگذارانی داخلی" نیز نیاز نداشته باشد.

ناگفته پیداست که شاه در رویدادهای آن روزها و بازگشت خود به تخت شاهی کوچکترین نقشی نداشت. پس از فرار بزدلانه‌اش نمی‌توانست از پشتیبانی مردمی برخوردار باشد و بدین سبب هرچند در نبرد با مصدق برنده شد، اما جنگ را به او باخت.

برندهٔ بزرگ سقوط دولت مصدق ملایان بودند که مانند انگلیس علاقه ای به نشان دادن نقش خود در "کودتا" نداشتند. چنانکه اشاره شد، امت تحت نفوذ ملایان در برابر گسترش جبههٔ ملی و حزب توده مانند برف در برابر گرمای آفتاب رو به نابودی داشت. چنانکه آنان در ۲۸ مرداد به آخرین پایگاه باقیمانده یعنی "الوات و فواحش" متوسل شدند! همهٔ رهبران مذهبی بدون استثنا به پیشواز "کودتا" رفتند و کاشانی به نمایندگی از آنان بلافاصله پس از زاهدی مراتب خشنودی خود از سقوط مصدق را از رادیو اعلام کرد. او تا بدانجا رفت که:

«..دو هفته بعد طی مصاحبه‌ای اعلام کرد : مصدق مرتکب خیانتی بزرگ شده و شایسته مجازات مرگ است.»(۴۵)

ملایان که در ابتدا انتظار داشتند مصدق حکومت اسلامی اعلام کند، پس از آنکه از او "رودست" خوردند، محبوبیت دولت مصدق را ضربه‌ای نهائی بر نفوذ خود بر جامعهٔ ایران یافته بودند، با شرکت در "کودتا" از دو جهت سود بردند:

۱ـ شاه بکلی وام‌دار آنان شد و از آن پس می بایست با پرداخت "سهم‌النفت"، رعایت "موازین شرعی" و مبارزه با بهائیت...دِین خود را ادا می کرد.

۲ـ با پنهان ماندن دست ملایان در به قدرت رسیدن شاه، او در نزد "امت" همان شد که از نظر شیعیان باید باشد، یعنی"ظالم غاصب حق علی"! تا آنان بتوانند مسلمانان را از خدمت به دولت منع کنند و "ردّ مظالم" بگیرند.

بازندهٔ بزرگ "۲۸مرداد" حزب توده بود. توده‌ای‌ها از اینکه لحظه‌ای پیش از در آغوش کشیدن شاهد پیروزی کاخ قدرت خیالی‌شان فروریخته بود حیرت زده در خیابان های تهران پرسه می‌زدند و از اینکه "توده‌های خلق" از قیام برای تحقق آرمان‌های آنان سرباز زده بود، شگفت زده همهٔ "تئوری های انقلابی" را برباد رفته می دیدند. از اینرو برای آلودن چرخشی که آرزوهای آنان را بر باد داده بود آنرا به "مشتی اوباش و فواحش" نسبت دادند و "شعبان بی مخ" را که تا ظهر ۲۸مرداد در زندان شهربانی بسر برده بود به "رهبری کودتا" رساندند.(۴۶)
فراتر از آن در ۲۵ سال آینده با تکیه بر "پایگاه روشنفکری" خود هرگونه همکاری با "رژیم کودتا" و خدمت به نهادهای دولتی را برابر با خودفروختگی قلمداد کردند و از این سو باعث شکافی عمیق در جامعه شدند.
توده‌ای‌ها بجای انتقاد از تشنج‌آفرینی‌های خود به منظور ادامهٔ مبارزه باید "دشمن" را هرچه بزرگتر نشان می‌دادند و در این راه هیچ دستاویز تبلیغی و یا دروغ تاریخی را ناروا نیافتند؛ حتی اگر چنین دروغ‌هایی ایرانیان را مردمانی پست و دریوزه نشان می داد. نمونه: در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" چنین ادعایی را منتشر کرده‌اند :
"چون پول ایرانی برای حاتم بخشی‌های کودتاچیان کفاف نداد دلار جای آن را گرفت و در روز کودتا به پول رسمی تهران مبدل شد."(۴۷)
توده ای ها به منظور دامن زدن به کارزار تبلیغی خود حتی از مسخ واژه‌هایی که خود وارد فرهنگ سیاسی ایران کرده بودند، ابا نداشتند: "کودتا" در فرهنگ سیاسی به معنی سرنگونی قهرآمیز حکومت است و از آنجا که ناگزیر با مقاومت هواداران حکومت موجود روبرو می شود، بدون سرکوب و کشتار ممکن نیست. کودتاهای اندونزی، شیلی، ترکیه، یونان ... شاهد این واقعیت اند.
حزب توده در دههٔ ۲۰ به جز واژه‌هایی مانند "آنکت" و "میتینگ".. واژهٔ "کودتا" را نیز وارد ایران کرد و به همان صورت که پس از انقلاب اسلامی، "دفاع از خط امام" گرانیگاه تبلیغات این حزب بود، در آن دوران هر حرکت مخالفی بعنوان "توطئهٔ کودتایی" مورد حمله قرار می‌گرفت، تا "حزب توده" بعنوان مدافع ایران مطرح شود:
".. ظرف یک سال اخیر پنج توطئهٔ کودتایی به وسیلهٔ امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی و شاه و سران ارتش ترتیب داده شده."(۴۸)
به هر ترتیب آنچه در روز ۲۸ مرداد ۳۲ در ایران رخ داد، نه "قیام مردمی" بود و نه "کودتا"! نکته‌ای مهم در تأیید این ادعا اینستکه در گزارشات مختلف از کشته شدگانی در این روز یاد کرده‌اند و شمار آنان را به ۳۰۰ تا ۸۰۰ نفر رسانده‌اند. درحالیکه اگر چنین بود مخالفان "کودتا" از "شهدا"ی آنروز در تبلیغات آتی خود استفاده می‌کردند! نگارنده برای دامن زدن به پژوهشی که می تواند به روشن شدن این گوشهٔ تاریک تاریخ ایران منجر شود، مدعی است که در آن روز حتی یک نفر نیز از میان مخالفان "کودتا" در تهران کشته نشد!
برندهٔ دیگر "کودتا" را نمی‌توان ناگفته گذاشت: دولت آمریکا پس از دو سال مقاومت در برابر انگلیس در فروردین ۳۲ بدین نتیجه رسیده بود که زمامداری مصدق به بن بست رسیده و بهتر است دولت مصدق جای خود را به دولتی دیگر دهد. اما آمریکا نیز مانند انگلیس در ایران از "عواملی مؤثر" برای تحقق آرزوی خود برخوردار نبود و از شتاب رویدادها در ۲۸مرداد غافگیر شد. کما اینکه هر دو "در ۲۷مرداد این را پذیرفته بودند که دکتر مصدق رهبر بلامنازع ایران است." (۴۹)
ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم می کوشید بعنوان ابرقدرت نوین جهانی پا به صحنهٔ تاریخ بگذارد و "کودتای ایران" در این راه بزرگترین هدیهٔ ممکن بود برای آنکه به درجهٔ بالایی از اعتماد نفس دست یابد.
کلام آخر آنکه، برای سه گروه داخلی: جبهه‌ای‌ها، توده‌ای‌ها، ملایان و دو قدرت خارجی یعنی انگلیس و آمریکا موهبتی بود اگر یک آمریکایی پا به میدان تبلیغات می گذاشت و مسئولیت "کودتا" را بعهده می‌گرفت!
چنین "ابرمردی" بزودی یافت شد: کرمیت روزولت "مسئول سیا در خاورمیانه" ادعا کرد از مخفیگاه خود در تهران اسباب سقوط دولت مصدق را فراهم آورد!
او گویا پس از آنکه درست یک ماه پیش از "کودتا" از راه زمینی و با پاسپورت جعلی وارد ایران شد، درحالیکه کف اتومبیلی دراز کشیده بود، بطور مخفیانه با شاه ملاقات کرد و به او همان چیزی را گفت که قبلاً اشرف و شوراتسکف گفته بودند: شخص مطلوب آمریکا و انگلیس برای جانشینی مصدق، زاهدی است!
دیگر فعالیت‌های روزولت نیز به همین روال بیشتر به سناریوی‌های پلیسی شباهت دارد تا به مأموریتی برای هدایت "کودتا"! مأموران مخفی می توانند از اوضاع کشوری اطلاعات کسب کنند و یا اقدامات خرابکارانه انجام دهند، اما "کودتا" که نوعی تغییر حکومت و اقدامی سیاسی است بدون فعالیت سیاسی و جلب همکاری بخشی از هیأت حاکمه و یا سران نظامی امکان ندارد.
عملیات "حیرت‌انگیز" روزولت در روزهای پیش از "کودتا" بنا به توضیحات خود او بدین شرح بودند:
ـ تهیهٔ کاریکاتورهایی بر علیه مصدق برای ارسال به روزنامه ها. (۵۰)
ـ تکثیر فرمان نخست وزیری زاهدی و ارسال به روزنامه ها

- از یک میلیون دلار بودجهٔ عملیات،(۵۱) پرداخت ۷۵ هزار دلار به سه ایرانی که از این مبلغ صبح روز ۲۸ مرداد ۱۰هزار دلار به آیت‌الله کاشانی پرداخت شد و بقیه بعداً تحویل شاه گردید! (۵۲)
جالب است، با آنکه حدود نیم قرن همهٔ باورمندان به "کودتای آمریکایی" چنین عملیاتی را برای به قدرت رسیدن "حکومت کودتا" کافی می‌دانستند، اما به پوزش اولبرایت، وزیر خارجهٔ آمریکا، نیاز داشتند تا آنرا دلیل کافی برای درستی باور خود گیرند!
واقعیت اینستکه نه روزولت و نه "شبکهٔ عوامل گوش به فرمان او" چرخش صبح روز ۲۸ مرداد را پیش بینی نمی کردند تا چه رسد که بخواهند آنرا سازمان دهند. دربارهٔ "شبکه" مزبور نوشته اند:
"شبکه‌ای به ریاست دو ایرانی به نامهای علی جلالی و فرخ کیوانی یک برنامهٔ کار تبلیغاتی و سیاسی را دنبال می‌کرد.."(۵۳)
گفتنی است که جلالی و کیوانی روزنامه‌نگارانی بودند که تأکید داشتند تنها به سبب موضع ضدکمونیستی با روزولت همکاری می کنند. بهرحال آنان پیش از ظهر ۲۸ مرداد در بی‌خبری کامل از اوضاع بسرمی بردند:
«جلالی و کیوانی با دو تن از پرکارترین مأموران زیر دست، منصور افشار و مجیدی، در پیرامون بازار با جیپ و کامیون آماده بودند تا به سوی قزوین بشتابند . برنامه این بود که برای چاپ اعلامیه به قزوین بروند.. به مجرد این که دریافتند که گروههای هوادار شاه گردآمده‌اند با شتاب به آنها پیوستند تا رهبری لازم را به آنها بدهند..»! (۵۴)
روزولت واقع بین تر از آن بود که خودبزرگ بینی‌های خود را باور کند و به محض اینکه رئیس سیا از او خواست چنین "کودتا"یی را در گواتمالا سازمان دهد، با این کلمات عذر خواست و به خدمت خود خاتمه داد:
«شما با موفقیت در یک عمل، تصور می کنید می‌توانید این برنامه را در هر محلی که دلخواهتان باشد، اجرا کنید؟ شما تجزیه و تحلیل دقیق این موضوع که چرا نخستین اقدام ما (در ایران) موفقیت‌آمیز بود را به خاطر ندارید.»(۵۵)
البته ناگفته نباید گذاشت که کرمیت روزولت فعالیت های مهمتری نیز داشت که چون شکست خوردند مورد توجه قرار نگرفتند:
او کوشید از فرماندهان ارتش برای اقدام به کودتا دعوت کند که خود ماجرایی شنیدنی است:
"روزولت.. از ژنرال روبرت مک‌کلور، وابستهٔ نظامی سفارت آمریکا، خواست تا برخی از آنها را پیدا کند. مک‌کلور که به خوبی با افسران ایرانی آشنا بود، تصمیم گرفت از رئیس ستاد ارتش، تیمسار ریاحی، آغاز کند.. ریاحی اما به سردی این دعوت را رد کرد و در خروجی را به او نشان داد. .. پس از آن یکشنبه روزولت او را برای درخواست کمک از فرمانده پادگان اصفهان با هواپیما به آنجا فرستاد. (وی) پاسخ داد که از ایرانی‌ها دستور می گیرد، نه از آمریکایی‌ها." (٥٦)

http://gheybi.com

(۱) یرواند آبراهامیان، مقالهٔ: "مصدق، فرزند عصر روشنگری"
(۲) ن. جامی، "گذشته چراغ راه آینده است"، ققنوس، ۱۳۶۲، ص ۶۸۸
(۳)"در فاصله زمانی بین سپتامبر ۱۹۴۵ تا اواخر فوریه ۱۹۴۶، کاشانی با طلبه جوانی به نام مجتبی میرلوحی (مشهور به نواب صفوی) ملاقات کرد. در این زمان، نواب صفوی طلبه جدیدالورود در نجف بود که دو فتوا برای قتل احمد کسروی داشت .. در ملاقات بین کاشانی ۶۸ ساله و نواب صفوی ۲۱ ساله، پیمان مهمی با موضوعیت تاسیس حکومت اسلامی بسته شد. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۱ پیوند محکمی بین دو مرد برقرار بود. در طی این دوران، کاشانی مرجع تقلید فدائیان اسلام شد و فرمان‌هایش برای اعضا، التزام‌آور و غیر قابل رد شده بود." علی رهنما، سید ابوالقاسم کاشانی، انسیکلوپدی ایرانیکا، ص ۶۴۰-۶۴۷
(۴) پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، "کودتای۲۸مرداد و انزوای نیروهای مذهبی" (مقاله)
(۵) محمود طلوعی، مصدق در پیشگاه تاریخ، تهران، ۱۳۷۹ش.، ص ۳۳۴
(۶) غلامرضا نجاتی، مصدق؛ سالهای مبارزه و مقاومت، ج۲، ص ۱۱۸
(۷) همانجا
(۸) مقاله: "دارسی و نفت مسجد سلیمان"، مؤسسهٔ مطالعات و پژوهشهای سیاسی،
http://www.ir-psri.com/Show.php?Page=ViewArticle&ArticleID=51
(۹)همانجا
(۱۰) "یکی از نمایندگان (جمال امامی) .. چند روز قبل از کشته شدن رزم آرا نخست وزیر به خانهٔ من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود.." مصدق، خاطرات و تألمات، http://tarikhirani.ir/fa/events/3/EventsDetail/152/
(۱۱) "گذشته چراغ راه آینده است"، یاد شده، ص۵۹۴
(۱۲) همه مردان شاه، استیون کینزر،رضا بلیغ، ص ۴۷
(۱۳) جامی، "گذشته چراغ راه آینده است"، یاد شده، ص ۶۹۶

(۱۴) همانجا، ص ۶۷۴
(۱۵) خروشچف در مصاحبه با والتر لیپمن : " ایران مثل یک سیب رسیده است و ما منتظر افتادن آن در دامان خود هستیم." عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۸، ص ۱۶۰
(۱۶) ۲۱اردیبهشت۳۲: به دستور دکتر مصدق، شاه کلیه املاك پهلوی را به دولت واگذار کرد و دولت قبول نمود از بابت منافع املاك سالیانه ۶۰ میلیون ریال به سازمان شاهنشاهی پرداخت نماید.
(۱۷) عباس میلانی، نگاهی به شاه، تورنتو، ۱۳۹۲، ص۱۹۶
(۱۸) همانجا، ص ۲۲۲
(۱۹) مقاله: یرواند آبراهامیان: "پاشنه آشیل رژیم شاه فقدان مشروعیت بود"
(۲۰) از جمله "شورش" به سردبیری کریم‌پور شیرازی کاریکاتورهای توهین‌آمیز (مانند: سر شاه با بدن الاغ) منتشر می کرد.
(۲۱) "موقع درخواست تذکر دادم با اینکه اعطاي اختیارات مخالف قانون اساسي است این درخواست را مي کنم، اگر در مجلسین بتصویب رسید بکار ادامه مي‌دهم والا از کار کنار مي-روم.»(خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۵، ص۲۵۰)
(۲۲) با اینکه اکثریت مجلس را هواداران جبههٔ ملی تشکلیل می دادند و دکتر معظمی رئیس مجلس اطمینان می داد که از اخلال اقلیت جلوگیری خواهد کرد و با رأی اعتماد قاطع احتیاجی به رفراندم نیست. مصدق در نظر خود که برگزاری رفراندم برای تعطیل مجلس پافشاری کرد و در ۲۳ تیر ۳۲ فراکسیون جبههٔ ملی بطور دستجمعی استعفا داد و مجلس هفدهم را به تعطیل کشاند. (گذشته چراغ راه آینده است، یاد شده، ص ۶۷۰) حدود دو میلیون (از جمعیت ۱۸ میلیونی ایران) در رفراندم شرکت نموده و حدود دو میلیون از شرکت کنندگان به انحلال مجلس و تنها ۸۲۵ نفر ابقای آن رای مثبت دادند. صندوق های "آری" و "نه" از هم جدا بودند!
(۲۳) "تنها تشکل منسجم حزب توده بود..جبههٔ ملی متلاشی شده و عده ای از بنیانگزاران آن به صفوف دشمن پیوسته بودند" "گذشته چراغ راه آینده است" یاد شده، ص۶۷۶.
"روشنفکران و دانشگاهیان نگران و حیران بودند و از خود می‌پرسیدند به کجا می‌رویم؟ در حالی که **پشتیبانان نهضت مردّد و نگران می گردیدند** ...بازاری‌ها صریحاً از این اوضاع ناراضی بودند. عده‌ای از بازرگانان اصفهان و سایر شهرها به تهران آمده و از رجال نهضت می‌پرسیدند: آیا واقعاً مملکت کمونیستی خواهد شد؟« خلیل ملکی، نهضت ملی و عدالت اجتماعی، ص ۲۰۵
(۲۴) احمد کسروی ، سرنوشت ایران چه خواهد بود، ۱۳۲۴ش.، ص ۱۶
http://www.kasravi.info/ketabs/sarnevesht-e-iran.pdf
(۲۵) نگاهی به شاه، یاد شده، ص ۲۱۲ و همچنین:
http://www.irane7000saale.com/pdf-Iran-7000/PGS/5-Politics-Iran/5-Iran-England.pdf
(۲۶) محمد امینی ، سوداگری با تاریخ، شرکت کتاب، ۱۳۹۱، ص ۴۲۰
(۲۷) همانجا، ص ۵۲۲
(۲۸) "ساعت نیم بعد از نیمه شب چهار کامیون سرباز و دو جیپ و یک زرهپوش به فرماندهی سرهنگ نصیری به خانهٔ نخست وزیر مراجعه کردند و به بهانهٔ تقدیم یک نامهٔ محرمانه از طرف شاه اجازهٔ ورود خواستند. همین که جریان به اطلاع نخست وزیر رساندند دستور داد که سرهنگ نصیری و همراهان او را توقیف نمایند .. تا صبح روز ۲۵ مرداد اکثر افسران شرکت کننده در توطئهٔ کودتا دستگیر و سربازان گارد شاهنشاهی نیز خلع سلاح شدند.. سرهنگ کسرایی که جریان را تلفنی به اطلاع شاه در کلاردشت رسانید بلافاصله توقیف گردید .شاه پس از اطلاع از جریان امر با هواپیمای خود به بغداد فرار کرد." گذشته چراغ راه آینده است"، یاد شده، ص ۶۷۸
(۲۹) همه مردان شاه، یاد شده، ص ۲
(۳۰) دکتر محمد مصدق - خاطرات و تالمات دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، ج۲، ص ۵۰
(۳۱) " .. خائن همیشه خائف است کودتای اجنبی وقتی نقش بر آب شد شاه به اولین سفارت انگلیس پناه برد.. شکر خدا را که آخرین پایگاه سی سالهٔ انگلستان یعنی دربار ننگین پهلوی منهدم شد.." حسین فاطمی در میتینگ ۲۵ مرداد، گذشته چراغ راه..، ص ۶۸۰
(۳۲) "گذشته چراغ راه آینده است"، یاد شده،. ص ۶۸۵
(۳۳) همانجا
(۳۴) نگاهی به شاه، یاد شده، ص ۲۳۶
(۳۵) "گذشته چراغ راه آینده است". یاد شده،. ص ۶۷۹
(۳۶) (توده ای ها) با شعار "ملت پیروز است!" به هواداران جبههٔ ملی که شعار می دادند: "مصدق پیروز است!" حمله می کردند و می رفت که بر میدان ها و خیابانهای پایتخت مسلط شوند. "گذشته چراغ راه آینده است". یاد شده،. ص ۶۸۵
(۳۷) "گذشته چراغ راه آینده است". یاد شده،. ص ۶۸۳
(۳۸) "در روز ۲۸ مرداد سازمان افسران حزب توده «بیش از هر زمان و پیش از هر کس، چشم انتظار دریافت مأموریّتی درخور بود. هیأت دبیران [سازمان افسری] در انتظار اشارهٔ رهبری حزب، در کلیهٔ شاخه‌های سازمان آماده‌باش اعلام میکند. اعضای سازمان به عنوان آخرین

دیدار، با همسران و سایر اعضای خانوادهء خود، وداع می کنند و مسلّح به مرکز تجمِع شاخهء سازمان افسران رو میآورند» محمد علی عمویی، گرد زمانه، آنزان، تهران، ۱۳۷۷، ص ۷۱

«تمام ۲۴۳ عضو سازمان افسران در تهران، در روز ۲۸ مرداد در انتظار دستور از بالا بودند که وارد عمل شوند. در بین آن‌ها، ۲۹ افسر هوائی، ۷ افسر توپخانه، ۹ افسر سوار، ۱۷ افسر پیاده، ۲۵ افسر مهندس، ۲۳ افسر ژاندارمری بودند که هرکدام متناسب با وضع شغلی، امکانات خود را داشتند...» بابک امیرخسروی،نظر از درون به نقش حزب تودهء ایران،ص ۷۱۲

(۳۹) رهبران حزب توده "هیچ نقشه‌ای برای مقابله با کودتا نداشتند." "گذشته چراغ راه آینده است". یاد شده،. ص ۶۹۰

(۴۰) "گذشته چراغ راه آینده است". یاد شده،. ص ۶۸۹

(۴۱) اعلامیهٔ شمارهٔ ۲۰ فرماندار نظامی: " .. هر کس از محل سکونت سرلشگر زاهدی که منجر به دستگیری وی گردد به فرمانداری نظامی اطلاعی بدهد به اخذ یک صد هزار ریال پاداش نقدی موفق خواهد شد" گذشته چراغ راه آینده است" ص ۶۸۰

".. یک تانک بطرف ایستگاه رادیو در حرکت بود. وقتی تانک به ما رسید پدرم را شناختند و سرباز و خدمه تانک بیرون آمده و زنده باد شاه گفتند و حاضر به فرمان شدند..سپس سرتیپ گیلانشاه و سرهنگ خلعتبری با اتومبیل آبی رنگی بما پیوستند و پدرم را سوار کرده بسمت ایستگاه رادیو رفتیم. ماموران رادیو پدرم را به داخل رادیو بردند و پیام پدرم برای ملت پخش شد." خاطرات اردشیر زاهدی، ج۱، کتابسرا (همه مردان شاه، ص ۹۱)

(۴۲) "گذشته چراغ راه آینده است". یاد شده،. ص ۶۸۹

(۴۳) مقاله: ۲۸مرداد۳۲وسقوط آسان، علی میرفطروس. ر.ک. : علی میرفطروس، دکتر محمد مصدق، آسیب شناسی یک شکست، چاپ۴، نشر فرهنگ، ص ۴۱۰

(۴۴) سرهنگ نجاتی (عضو نیروی هوائی هوادار مصدّق) که در روز ۲۸ مرداد برای دفاع از اقامتگاه مصدّق شتافته بود، به یاد می‌آوَرَد: «عجیب اینکه هزاران تن از مردم تهران در کنار خیابانها یا بر پشتِ بام‌های مجاور خانهء مصدّق، نظاره‌گر اوضاع و در انتظار پایان ماجرا بودند!» مصدّق، دولت ملّی و کودتا (مجموعه مقالات)، بکوشش مهندس عـّزت‌الله سحابی، ص۲۲۷

"وقتی مردم همراهی و همکاری افسران و افراد ارتش و افراد شهربانی را دیدند کامیون ها و وسایل آن ها را در اختیار گرفته، پرچم سه رنگ ایران را بر روی کامیون ها نصب کرده و عکس های بزرگ شاه را در دست گرفته، فریاد (زنده باد شاه) تهران به لرزه درآورده بود به طوری که زن و مرد در گوشه خیابان ها ایستاده از شدت احساسات گریه می کردند." http://www.downloadarticle.ir

(۴۵) (روزنامه کیهان،۲۳ شهریور ۱۳۳۲) همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، احمد تدین، ۱۳۷۸ صفحه۳۱۸

(۴۶) هما سرشار، شعبان جعفری، نشر ناب، لس آنجلس، چاپ دوم، ص هفدهم

(۴۷) "گذشته چراغ راه آینده"، ص ۶۹۲

(۴۸) همانجا، ۶۸۳

(۴۹) نگاهی به شاه، یاد شده، ص ۲۳۴

(۵۰) محمد امینی، سوداگری با تاریخ، شرکت کتاب، ۱۳۹۱، ص ۵۱۹

(۵۱)همانجا ، ص ۵۱۸

(۵۲) همانجا ،ص ۳۷۹

(۵۳) همانجا، ص ۴۷۳

(۵۴) همانجا، ص ۶۰۷. نقل از: Wilber, Regime Change in Iran, p. 52

(۵۵) کیهان، ۲۱ و ۱۳۵۸/۱/۲۶

(۵۶) همه مردان شاه، یاد شده، ص ۹۳